

Factors of the Success of Tabarestan Alawites in Forming the Government and the Reasons for the Continuation of Shiite Thought in Northern Iran

Seyyed Abu al-Hasan Navvab *

Ebrahim Ghasemi ** Mahmud Alikhani Kashkak ***

(Received on: 2020-03-05; Accepted on: 2020-05-07)

Abstract

The factors of the success of Tabarestan Alawites in forming the government and the continuation of Shiite thought in northern Iran are the subjects of this article. This study seeks to explain the following issues: the meaning of the word "Imamzadeh" and its correct and accurate understanding, the true position of Imamzadehs, the belief that the Alawites of Tabarestan are Shiite, and the geographical boundaries of northern Iran that have been effective in forming a Shiite government in this region. The factors of the victory and success of Tabarestan Alawites are among the most practical issues that should be considered in order to reflect on the continuation of Shiite thought in the northern region of Iran. In this research, the above-mentioned issues are investigated with a descriptive-analytical approach.

Keywords: Alawites, Tabarestan, Shiism, Imamzadehs, Government.

* Associate Professor, Department of Jurisprudential Denominations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, navvab@urd.ac.ir.

** PhD Graduate in Comparative Studies of Islamic Denominations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, e.qasemi@urd.ac.ir.

*** PhD Student in Theological Denominations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran (Corresponding Author), makoshkak@yahoo.com.

عوامل موفقیت علویان تبرستان در تشکیل حکومت و دلایل تداوم تفکر شیعی در شمال ایران

* سید ابوالحسن نواب

** ابراهیم قاسمی

*** محمود علیخانی کشکک

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۸]

چکیده

عوامل موفقیت علویان تبرستان در تشکیل حکومت و تداوم تفکر شیعی در شمال ایران موضوع این نوشتار است. مسائل اصلی این پژوهش عبارت‌اند از: تبیین واژه «امامزاده» و فهم صحیح و دقیق آن و جایگاه حقیقی امامزادگان، اعتقاد به شیعه‌بودن علویان تبرستان و حدود و ثغور جغرافیایی شمال ایران که در شکل‌گیری حکومت شیعی در این منطقه اثرگذار بوده است. عوامل پیروزی و موفقیت علویان تبرستان از کاربردی‌ترین مباحثی است که باید بدان توجه شود تا بتوان درباره تداوم تفکر شیعی در منطقه شمال ایران تأمل کرد. در این پژوهش، این موضوع با رویکرد توصیفی تحلیلی بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: علویان، تبرستان، شیعه، امامزادگان، حکومت.

مقدمه

منطقه تبرستان از قرون اولیه اسلام ملجأ و پناهگاه امامزادگان و محل حکومت آنان بوده است. سابقه تشیع و محبت به خاندان پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ در میان مردم تبرستان و دیلمان باعث تشکیل حکومت شیعی در خطه شمالی کشور در میانه قرن سوم شده است.

زمانی که امامزادگان و سادات معظم علوی تحت خفقان شدید خلفای عباسی قرار داشتند، بعضی از امامزادگان توانستند با کمک مردم این خطه، حکومت تشکیل دهند. نتیجه آن، هم نجات مردم این سامان با رهبری امامزادگان از سلطه حکام مستبد و ستمگر بوده و هم باعث گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و تفکر شیعی در این منطقه و نفوذ آن در سایر نقاط شده است که همین مسئله گسترش تفکر و قلمرو علویان تبرستان را در پی داشته است.

بر اساس اسناد و شواهد تاریخی روز ۲۵ رمضان سال ۲۵۰ ه.ق. (۱۳ آبان ۲۴۳ ه.ش.) حسن بن زید، معروف به داعی کبیر، وارد قریه سعیدآباد چالوس شده است (آملی، ۱۳۹۳: ۹۹). سعیدآباد که در منابع تاریخی از آن به «سعیدآباد رویان» و گاهی «سعیدآباد کلار» تعبیر می‌شود، محلی است منسوب به سعید بن دعلج، یکی از حکام عرب. وی در زمان مهدی عباس ساخت این محل را شروع کرد، اما هنوز بنای شهر سعیدآباد به پایان نرسیده بود که سعید بن دعلج عزل، و به جای او عمر بن العلاء منصوب شد. او ساخت سعیدآباد را به اتمام رسانید و کاخی بزرگ و باشکوه، با برج و باروی بلند، ایجاد کرد که محل و مقر حکومت رستمدرار بود. رستمدرار در آن زمان شامل رویان، کجور، کلار و نور بود. عمر بن علاء سه بار با فاصله به حکومت سعیدآباد منصوب شد. وی در زمان المعتصم بالله عباسی، محمد بن اوس، حاکم سعیدآباد شد و پس از استقرار در سعیدآباد دست ظلم و ستم دراز کرد. مردم به ستوه آمدند و به افراد سرشناس منطقه متوسل شدند؛ عده‌ای به نمایندگی از مردم به حضور سید محمد بن ابراهیم دبیر صالحانی، از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام به صالحان کجور رفتند و استمداد کردند. او داماد خود، یعنی شوهرخواهرش، حسن بن زید را، که ساکن شهر ری بود، معرفی کرد و نامه‌ای هم به او نوشت. این نامه از طریق سران سعیدآباد در شهر ری به حسن بن زید رسید و او در تاریخ فوق وارد سعیدآباد شد. سعیدآباد امروزه

به اسم «مرزن‌آباد» معروف است. سعیدآباد یا سعدآباد^۱ نام قسمت تاریخی و قدیمی شهر است. اهالی این منطقه با حسن بن زید بیعت کردند؛ سپس وی در ۲۷ رمضان همان سال وارد رویان شد و نماز عید فطر را در مصلاهی رویان خواند. مصلاهی رویان، که امروزه در کنار مقبره محمد بن ابراهیم و خواهرش قرار دارد، در روستای صالحان کجور واقع شده است. کجور، که در منابع تاریخی از آن به «کجه»^۲ نیز یاد شده، بخشی از رویان بزرگ است که خود به دو بخش کوهستانی و جلگه‌ای تقسیم می‌شود. بخش کوهستانی در زمان حاضر نیز کجور (نوشهر) و بلده (نور) نام دارد، اما بخش جلگه‌ای شامل شهرستان نوشهر، رویان (علمده) و شهرستان نور است که بر اساس منابع تاریخی بین دو رود هراز و چالوس از شرق و غرب و بین دریای خزر و تهران (ری) از شمال و جنوب قرار دارد. حسن بن زید قیامش را علنی کرد و به «داعی کبیر» شهرت یافت که بنیان‌گذار سلسله علویان مازندران است (حموی، ۱۹۹۵: ۲۲۲/۳؛ طبری، ۱۳۸۸: ۱۴۳/۸؛ ابن‌خلدون، ۱۹۹۸: ۲۶۶/۳؛ ابن‌اثیر، ۱۹۹۷: ۲۳۳/۵؛ اقبال، ۱۳۸۹: ۱۲۹).

۱. امام‌زادگان و سادات

«امام‌زاده»، یعنی فرزند امام؛ به کسی که بی‌واسطه یا با چندین واسطه فرزند و زاده امام معصوم باشد اطلاق می‌شود که نزد مسلمانان و مخصوصاً شیعیان محترم‌اند. بر اساس آموزه‌های قرآنی، مسلمانان ملزم به مودت و محبت به خاندان و نزدیکان پیامبر اسلام ﷺ هستند: «لا استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی» (شوری: ۲۳). در فقه اسلامی هم احکام فراوانی در خصوص سادات و امام‌زادگان وجود دارد، مانند پرداخت نکردن زکات غیرسید به آنان، تعلق خمس به آنان و ... که سبب شد دانشمندان اسلام، به‌ویژه دانشمندان شیعی، در کتاب‌های خود با عنوان‌های مختلف به مباحثی درباره سادات و امام‌زادگان بپردازند. از همان زمان ائمه اطهار (علیهم‌السلام) به این مطلب توجه شده است. البته در برخی از ابواب فقهی شمول سادات گسترده‌تر از امام‌زادگان است و سادات مساوی با هاشمی بودن است؛ یعنی بنی‌هاشم (فرزندان هاشم بن عبد مناف، جد رسول‌الله) که شامل حتی بنی‌عباس هم می‌شود (طباطبایی یزدی، ۱۳۸۸: ۲/ کتاب‌الخمس، فصل ۲، مسئله ۳). گاهی هم «امام‌زاده» به حرم و مقبره و بقعه فرزندان و نوادگان ائمه اطهار گفته می‌شود که مردم آنها را زیارت می‌کنند؛ البته ما مجاز نیستیم هر سیدی که از دنیا رفت

قبرش را به عنوان امامزاده قرار دهیم، بلکه آن دسته از سادات را «امامزاده» می‌نامیم که در زمان حیاتشان از جایگاه علمی، اجتماعی، اخلاقی و معنوی والایی برخوردار بوده‌اند، مانند حضرت معصومه علیها السلام، حضرت عبدالعظیم حسنی، محمد بن ابراهیم دبیر صالحانی، ناصر اطروش، روح‌الله موسوی خمینی و

بنابراین، اگر در اینجا سخن از روشن‌شدن مفهوم «سیادت» و «امامزاده» بودن مطرح می‌شود، مراد همان افرادی هستند که در زمان حیات و مماتشان برای شیعیان محترم بوده و مرجع و ملجأ و پناهگاه آنان بوده‌اند، که این پناهگاه‌بودن غالباً در تاریخ تشیع، مخصوصاً در منطقه تبرستان، دوطرفه بوده است؛ یعنی هم مردم به آنها پناه می‌دادند و آنها را در رسیدن به حکومت و نشر معارف اسلامی و شیعی کمک می‌کردند و هم امامزادگان از حقوق مردم در برابر حکام ستمگر دفاع می‌کردند.

مشهور این است که «سیادت» بر کسانی اطلاق می‌شود که از طرف پدر به یکی از ائمه علیهم السلام منتهی شوند، ولی کسی که فقط از طرف مادر به یکی از ائمه علیهم السلام برسد احکام فقهی سیادت بر او اجرا نمی‌شود، اما سید معنوی است. بنابراین، نه تنها کسی که مادرش سیده باشد از حقوق معنوی سیادت برخوردار است، بلکه اگر در ردیف جده‌هایش هم بانوانی سیده باشند تمام فرزندان و فرزندزادگانی که از بطن آن جده متولد شده‌اند، از آن جهت که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا علیها السلام محرم‌اند، حقوق معنوی سیادت دارند. بر این اساس، به تمامی نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، چه از طریق مادر و چه از طریق پدر، می‌توان عنوان «سیادت» را منطبق دانست؛ گرچه امروزه استعمال آن رایج نیست و فقط فرزندان و فرزندزادگان پسری از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با لقب «سیادت» و نماد سیادت، مثل شال سبز یا عمامه سیاه برای علما و روحانیان، در عرف شناخته می‌شوند. اگر بحث احترام و ادای حقوق معنوی باشد، قهراً به تمامی آنان باید احترام گذاشت و حقوق معنوی سیادت را ادا کرد (نک: دانش‌نامه اسلامی، ذیل مدخل «سادات»).

بنابراین، در این نوشتار، مقصود از «امامزادگان» یعنی افراد وابسته به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طریق امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که با مردم تبرستان در ارتباط بوده‌اند، مخصوصاً کسانی که در این ناحیه حکومت تشکیل داده‌اند و در طول تاریخ به نام «علویان تبرستان» معروف بوده‌اند، اعم از علویان حسنی و حسینی؛ هم آن دسته از ساداتی که با گرایش‌های زیدیه بودند و هم آنهایی که امامیه بودند.

۲. واژه «شیعه» و تبیین آن در منطقه تبرستان

کلمه «شیعه» در لغت به معنای طرفداری کردن و جانبداری کردن آمده است (آذرنوش، ۱۳۸۶: ذیل «شیعه»). در قرآن کریم نیز به معنای «پیرو» به کار رفته است، مانند «أَنْ مِنْ شِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ» (الصافات: ۸۳). قرآن با اینکه صراحتاً حضرت نوح علیه السلام را امام معرفی نکرد، ولی ابراهیم علیه السلام را شیعه او معرفی کرد. البته شیعه صرفاً به معنای پیرو نیست، بلکه از ریشه «شاع» است و معنای «گسترش» نیز به همراه دارد، چون سبب ترویج و شیوع فکری رهبر خود می‌شود. چنانچه رهبری، شیعه داشته باشد هرگز تنها نمی‌ماند و فکرش شیوع می‌یابد (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۵/۲۰). بنابراین، به شیعه از این‌رو «شیعه» گفته‌اند که پشت سر امامان نشان حرکت می‌کنند و موجب شیوع عقاید، افکار، اخلاق، اعمال و سنت و سیرت آنان می‌شوند (همان: ۲۹۵). ابن ندیم در وجه تسمیه «شیعه» از محمد بن اسحاق نقل کرده است: «هنگامی که طلحه و زبیر به بهانه خون‌خواهی عثمان به مخالفت با علی علیه السلام برخاستند، علی علیه السلام عزم خود را برای جنگیدن با آنها تا گردن نهادن به فرمان خدا جزم کرد. کسانی که در این اقدام آن حضرت را پیروی کردند، «شیعه» نامیده شدند [بنابراین، این نام در هنگامه نبرد جمل اصطلاح شد]» (ابن ندیم، ۱۹۹۷: ۲۲۳، مقاله پنجم، فن دوم، «ذکر السبب فی تسمية الشيعة بهذا الاسم»). در حالی که، طبق حدیث فوق، نخستین کسی که شیعه را «شیعه» نامید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. همچنین، جلال‌الدین سیوطی، مفسر بزرگ اهل سنت، از جابر بن عبدالله نقل کرده است که:

نزد رسول خدا بودیم که علی علیه السلام وارد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به آن که جانم در دست او است، به یقین، این مرد و شیعه او در روز قیامت از رستگاران‌اند» و آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ... هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بینه: ۷) نازل شد. پس از آن، سیره اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که وقتی علی علیه السلام وارد می‌شد، می‌گفتند: «خیر البریة»؛ «بهترین انسان آمد»^۳ (سیوطی، ۱۹۹۳: ۵۸۹/۸).

نیز از ابن عباس نقل کرده است که:

وقتی آیه «أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ... هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «مراد از خیر البریة تو و شیعه تو است که در روز قیامت از خدا راضی هستی و خدا از شما راضی است؛ لما نزلت (أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و عملوا الصالحات

اولئك هم خير البرية) قال رسول الله ﷺ لعلی: «هو أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين» (همان).

حاکم حسکانی، از بزرگان اهل سنت در قرن پنجم هجری، ضمن نقل این دو روایت و روایت دیگری که سیوطی نیز نقل کرده، حدود بیست روایت در این باره ذکر کرده است (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱: ۳۵۶/۲). بنابراین، اطلاق «شیعه» بر پیروان حضرت علی (علیه السلام) به زمان پیامبر اکرم ﷺ می‌رسد. آری، استعمال آن به صورت علم ممکن است به بعد از رحلت آن حضرت مربوط باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۵۹/۳).

ابوحاتم سهل بن محمد سجستانی (متولد ۲۵۰ ه.ق.) می‌گوید: «شیعه در ابتدا لقب چهار نفر از صحابه یعنی ابوذر، سلمان، مقداد و عمار یاسر، بود که در زمان رسول خدا ﷺ به این اسم نامیده شدند تا آنکه در اوایل جنگ صفین اسم رسمی موالیان علی (علیه السلام) شد» (ابوحاتم رازی، ۲۰۱۵: ۴۸۸؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۸۱/۴). شیعه جریان اصلی اسلامی است که بعد از پیامبر اسلام ﷺ به سفارش آن حضرت عمل کرده‌اند و قائل به امامت و خلافت بلافصل حضرت علی (علیه السلام) و معتقد به نص بر امامت او شده‌اند. شیعیان در گذر زمان به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند، مانند کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه، اثنا عشریه و دیگر فرقه‌ها، که بعضی از این گروه‌ها به فرقه‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شود.

۲. ۱. زیدی یا امامی بودن مذهب شیعیان و علویان تبرستان

برخی از مورخان با صراحت و نظر قطعی اعلام می‌کنند که مذهب علویان تبرستان زیدی بوده و این نظر مشهور است (جعفریان، ۱۳۸۰: ۲۹۸؛ فرمانیان و موسوی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۶۵). اما در مقابل، اسنادی هم وجود دارد که بر اساس آنها این نظر مشهور، مخصوصاً در خصوص برخی از آنان مانند ناصر اطروش، محل بحث است و جای تشکیک و تأمل دارد. اگرچه مذاهب ممکن است اختلافات ریز و درشت بسیاری داشته باشند، اساس اختلاف کلامی زیدیه و امامیه در این است که زیدیه از جمله شرایط امام را سه صفت می‌دانند: ۱. فاطمی‌نسب، ۲. قیام به سیف، ۳. علم و سجایای اخلاقی (ابوزهره، بی‌تا: ۱۸۴). در مقابل، امامیه سه ویژگی «نص و عصمت و علم لدنی» را شرط امامت می‌دانند (طوسی، ۱۴۱۹: ۳۰۸). حال آنچه مسلم است نه زید بن علی (علیه السلام) در قیامش ادعای امامت

داشت، چون مردم را به امامت امام صادق (علیه السلام) دعوت می‌کرد، و نه حسن بن زید (داعی کبیر) در ردیف سلسله امامان زیدیه قرار دارد، بلکه در مقابل منابعی که علویانی چون ناصر کبیر را زیدی دانستند (مانند معالم ابن شهر آشوب و الفهرست ابن ندیم) برخی از کتاب‌های رجالی هم وجود دارد که او را امامی و از اصحاب ائمه (علیهم السلام) دانسته‌اند. نجاشی درباره او می‌نویسد:

به امامت معتقد بود و درباره آن کتاب‌هایی نگاشت، از جمله امامت صغیر، طلاق، امامت کبیر، فدک، خمس، شهداء، فضل اهل الفضل منهم، فصاحة ابي طالب، معاذیر بنی‌هاشم فیما تقم علیهم، انساب الائمة و موالیدهم الی صاحب الامر علیهم السلام^۴ (نجاشی، ۱۴۰۷: ۵۷).

در رجال ابن داود آمده است: «الاطروش کان معتقدا للامامة» (ابن داود، ۱۳۸۳: ۴۴۱). در کتاب الموسوعة الرجالية المیسرة نیز، از قول نجاشی و طوسی، آمده است: «اطروش معتقد به امامت و از اصحاب امام هادی (علیه السلام) بوده است» (ترابی، ۱۴۲۴: ۱۳۵). سید مرتضی، ناصر اطروش را، که جد مادری سید مرتضی و سید رضی است، مدح کرد. وی در مقدمه کتاب ناصریات، که شرح صد مسئله از مسائل علمی جدش ناصر کبیر است، می‌نویسد: «من آشناتر به نسب و شخصیت جدم از دیگران هستم» و او را این چنین معرفی می‌کند:

و اما ابو محمد ناصر کبیر که حسن بن علی باشد پس فضلش در علم و زهد و فقه آشکارتر از خورشید تابان است؛ و او کسی است که اسلام را در دیلم نشر داد تا اینکه بعد از گمراهی و جهالت به واسطه دعوت او به هدایت و عدالت رسیدند و سیره و روش او بیش از آن است که در شمار آید و آشکارتر از آن است که مخفی باشد^۵ (سید مرتضی، ۱۴۱۷: ۶۲-۶۳).

آیا اگر اطروش زیدی‌مذهب بود، مدح سید مرتضی که مقامی نزدیک به عصمت داشته است شامل حال او می‌شد؟ بهایی در رساله صغیره درایة وجیزة فی علم الرجال شبیه همین مدح را چنین گفته است: «بدان که علمای ما معتقدند که ناصر الحق در مذهب جعفری بوده و همان‌طور که از تألیفات او برمی‌آید، علت اینکه به مذاهب دیگر می‌پرداخته برای جذب قلوب الناس و مصالح دیگر بوده است» (خویی، ۱۴۲۴: ۲۹۲).^۶

نکته درخور توجهی که در تهذیب المقال آمده این است که شاید به دلیل سجایای

اخلاقی و قیام به سیف و مسائلی مانند آن است که زیدیه به اطروش به عنوان امام اعتقاد پیدا کردند: «و شاید زیدیه به دلیل حسن اعتقادشان به اطروش به علت قیامش به شمشیر و اینکه شهرهای دیلم و تبرستان را از شرک زدود و به دین و حق دعوت کرد و همراهی اش با محمد بن زید داعی و مانند آن به او به عنوان امامت اعتقاد پیدا کردند»^۷ (ابطحی، بی تا: ۱۶۳/۲). در عصر حاضر هم مشابه چنین اعتقادی وجود دارد، مانند گرایش شدید به روح الله موسوی خمینی، سید حسن نصرالله و علمای دیگر.

علاوه بر مبانی کلامی، از نظر فقهی نیز، علویان تبرستان بر اساس فقه جعفری عمل می کردند که این مسئله، هم در اولین خطبه های داعی کبیر در روز عید فطر در کجور (مصلاهی رویان) ذکر شده و هم در فتاوای ناصر اطروش و علمای تبرستان مثل جعفر بن محمد نیروسی مشهود است؛ مسائلی از قبیل آشکارکردن «بسم الله الرحمن الرحیم» در نماز، گفتن «حی علی خیر العمل» در اذان، ممنوع بودن شستن پا به جای مسح در وضو، منع مسح بر خفین و ... (مرعشی، ۱۸۵۰: ۲۸۸).

بنابراین، قرائن نشان می دهد که حکم صریح به زیدی بودن تمام علویان تبرستان دشوار است و چه بسا بین علویان تبرستان و امامان معاصر شیعه، یعنی امام هادی (علیه السلام) و امام عسکری (علیه السلام) اختلافی نبوده باشد. شاید علویان تبرستان که به دلیل ترمذ از خلفای بنی عباس و تشکیل حکومت مستقل در معرض بغض و دشمنی بنی عباس بودند، تقیه می کرده اند و نمی خواسته اند با افشای ارتباط خود و امامین عسکرین (علیهم السلام) بیش از آنچه بوده است آن بزرگواران و نیز دیگر سادات قلمرو بنی عباس در خفقان و فشار بیشتر از ناحیه خلفای ستمگر قرار بگیرند، نظیر آنچه درباره امام سجاد (علیه السلام) و مختار ثقفی ذکر شده است. مختار برای آسیب ندیدن آن امام (علیه السلام) خود را از پیروان محمد حنفیه معرفی می کرد. ائمه (علیهم السلام) نیز گاهی چنین می کرده اند و برای حفظ جان شیعیان و یاران خود، به ظاهر از آنها تبراً می جسته و آنان را مذمت می کرده اند، ولی خواص یاران به موضوع آگاه بوده اند؛ آنچنان که حضرت خضر (علیه السلام) برای اینکه کشتی انسان های صالح به دست ستمگران و غاصبان نیفتد و در آن طمع نکنند، به ظاهر چند خسارت بر آن وارد کرد.

بعد از مرگ متوکل (۲۴۷ ه.ق.)، که در دشمنی با علویان قساوت و بغض ویژه ای داشت، با روی کار آمدن منتصر وضعیت شیعیان بهتر شد. اما خلافت منتصر چند ماهی بیشتر طول نکشید و مستعین به خلافت رسید. بار دیگر سرکوب علویان آغاز شد. روی

کار آمدن علویان در تبرستان مقارن با زمان او بود که سیاست محدودسازی امامان همچنان تا سال ۲۵۴ ه.ق. ادامه داشت و با آغاز امامت امام عسکری (علیه السلام) این سیاست به اوج خود رسید. حضرت عسکری (علیه السلام) وقتی در سامرا زندگی می‌کرد، چنین دستور داد: «أَلَا لَأَيْسَلَمَنَّ عَلَيَّ أَحَدًا»؛ «هیچ کسی حق ندارد به من سلام کند». یعنی امام در شهری زندگی می‌کرد که صبح تا شب شاید با کسی فرصت حرف زدن پیدا نمی‌کرد. حتی فرمود کسی به من اشاره نکند. گاهی که حضرت برای هواخوری بیرون می‌آمد، به دلیل حضور مراقب‌های حکومتی نمی‌توانست با کسی حرف بزند. حضرت به شیعیان فرمود: «إِنَّمَا هُوَ الْكَيْتَمَانُ أَوْ الْقَتْلُ»؛ «یا باید کتمان بکنید با من هستید، یا قتل شما حتمی است» (مجلسی، ۱۳۹۵: ۲۶۹/۵).

البته علی‌رغم توضیحات فوق که در صدد بیان امامی‌بودن علویان تبرستان است، نکته درخور تأمل نوع رابطه و واکنش حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) با حسن بن زید (داعی کبیر) و قیام او است (که هر دو از سادات حسنی هستند)؛ زیرا بنا بر منابع تاریخی (فخر رازی، ۱۳۷۷: ۶۷)، حضرت عبدالعظیم تا سال ۲۵۰ ه.ق. در تبرستان حضور داشت و حسن بن زید در ری زندگی می‌کرد. اما زمان شروع قیام داعی کبیر و حرکت او از ری به تبرستان، ناگهان حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) خلاف مسیر او از تبرستان به ری مهاجرت کرد و دو سال باقی‌مانده عمر خود را در آن شهر گذراند و در سال ۲۵۲ ه.ق.، یعنی دو سال بعد از قیام علویان تبرستان، چشم از جهان بست که هم‌اکنون مزار او در شهر ری زیارتگاه خیل مشتاقان است (همان). شکی نیست که ائمه اطهار (علیهم السلام) به حضرت عبدالعظیم توجه داشتند و وی عقایدش را بر آن بزرگواران عرضه می‌داشت و آنان تأیید می‌کردند (صدوق، بی‌تا: ۵۱/۲). حتی زیارت قبر او را برابر با زیارت امام حسین (علیه السلام) قرار داده‌اند! حال آیا بی‌اعتنایی حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) به داعی کبیر و قیام او نشان‌دهنده این است که حسن بن زید و قیامش را قبول نداشت؟ یا اینکه می‌شود این را هم به حساب تقیه گذاشت؟ زیرا ارتباط ایشان با ائمه (علیهم السلام) اظهر من الشمس بوده و نمی‌شود آن را پنهان کرد، ولی می‌خواست با بی‌توجهی ظاهری ارتباط او با علویان تبرستان مخفی باشد تا ائمه (علیهم السلام) از گزند بنی‌عباس مصون بمانند.

۳. حدود جغرافیایی تبرستان

«تبرستان»، «تپورستان» یا «تپوران» به بخشی از سرزمین‌های میان کوه البرز و دریای خزر

اطلاق می‌شده و از لحاظ جغرافیایی شامل استان مازندران و بخش‌هایی از استان گلستان، شرق و شمال استان تهران، و شمال استان سمنان بوده است^۹ (قزوینی، بی‌تا: ۴۰۳).

اقوال مختلفی درباره معنای واژه «تبرستان» ذکر شده است:

۱. «تبرستان» از «تبر» گرفته شده است. تبر همان وسیله و ابزاری است که برای خردکردن و شکستن چوب‌ها و هیزم‌ها و درختان از آن استفاده می‌شود. چون این مناطق در گذشته با انبوه درخت‌ها و جنگل‌ها پوشیده شده بود، عبور و مرور در آن به راحتی ممکن نبود و غالباً افراد برای گذر از راه‌های آن، تبر در دست داشتند و راه خود را به وسیله آن با شکستن شاخه‌ها و درختان باز می‌کردند. همان‌گونه که ابن‌فقیه در *البلدان* و حموی در *معجم البلدان* از قول عده‌ای نقل می‌کنند:

همانا اهالی آن کوه‌ها (تبرستان) بسیار اهل جنگ بودند و سلاحشان اغلب بلکه همیشه تبر بوده است؛ حتی اینکه تو گویی هیچ فقیری یا ثروتمندی پیدا نمی‌شود جز اینکه در دست بزرگ و کوچکشان تبر وجود دارد؛ پس چون تبر در بین مردم آنجا بسیار بود، به «تبرستان» نام‌گذاری شده و معنای «تبرستان» بدون اینکه معرب شود موضع و جایگاه تبرها است؛ والله اعلم^{۱۰} (حموی، ۱۹۹۵: ۱۴۷/۳).

درباره معنای «تبرستان» در کتاب *الروض المعطار فی خبر الاقطار* چنین آمده است: «طبرستان به فتح اول و دوم به این دلیل به این نام نامیده شد که درختان بسیاری پیرامون آن است که سربازان کسرا بدون داس و تبر به آن نمی‌رسیدند»^{۱۱} (حمیری، ۱۹۸۰: ۳۸۳/۱). در زمان حاضر هم هنوز در بین روستاییان مازندران، مخصوصاً کسانی که در مناطق جنگلی زندگی می‌کنند، تبر نقش مهمی دارد؛ به‌ویژه افرادی که دامدار هستند و در جنگل‌ها و صحراهای این استان چوپان یا گالش‌اند، تبر از وسایل ضروری زندگی‌شان محسوب می‌شود. آنها معمولاً هر روز که به جنگل و صحرا می‌روند، ضرورتاً تبر را با خود می‌برند تا با آن هم هیزم جمع کنند و هم برای دام خود از شاخه‌های درختان و برگ‌های آن علوفه تأمین کنند. اگر معنای تبر صحیح باشد، اصل «تبرستان»، «تبرزان»، از مصدر زدن، بوده که به «تبرستان» تبدیل شده است. البته به نظر می‌رسد برخی از نویسندگان عرب‌زبان بین واژه «زنان» به معنای «زدن» و «زنان» به معنای «نساء» خلط کرده‌اند که «تبرستان» را از «تبرزان» به معنای تبر و زن، در مقابل مردان، گرفته‌اند و مجبور به داستان‌سرایی و افسانه‌پردازی شده‌اند. همان‌گونه که ابن‌فقیه

در البلدان و حموی در معجم البلدان از قول عده‌ای نقل می‌کنند:

بعد از اینکه در زندان کسرا (خسرو) زندانیان بسیار جمع شدند، برای اینکه زندانیان خود را نکشد، آنان را به کوه تبرستان تبعید کرد و دری ساخت و بر روی آنان بست و آن کوه تا آن زمان ساکنی نداشت. بعد یک سال وقتی حال آنها را پرسید گفتند ما تبر می‌خواهیم تا درختان را ببریم و پس از یک سال وقتی دوباره حال آنها را پرسید، این بار از وی زن خواستند و بدین ترتیب آنان زاد و ولد کردند و زیاد شدند و مردم این کلمه را تعریب کردند و گفتند طبرستان! نخست تبرزان بود، یعنی تبر و زن‌ها!^۲ (حموی، ۱۹۹۵: ۱۴/۴؛ ابن‌فقیه، ۱۹۹۶: ۵۶۴/۱).^۳

۲. قول مشهور این است که «تبرستان» از قوم «تپور» گرفته شده است؛ یعنی در اصل «تپورستان» بوده و به سبب کثرت استعمال «تپرستان» و بعد «تبرستان» شده است.
 ۳. «تبرستان» از «طبر» گرفته شده که به معنای «کوه» است و «تبرستان» به معنای «کوهستان» است.

به نظر می‌رسد واژه «تبرستان» به معنای «تبرزان» باید صحیح باشد، نه «تپورستان» از قوم «تپور» و نه «طبرستان» از «طبر» به معنای کوهستان! آنهایی که «تبرستان» را به معنای محل زندگی قوم تپور گرفته‌اند شاید تصور می‌کردند همان‌گونه که مثلاً بلوچستان محل زندگی قوم بلوچ است یا در کردستان کردها زندگی می‌کنند، پس این مناطق «تبرستان» نامیده شده، چون محل زندگی قوم تپور است. باید دقت کرد که در مازنی و تبری، محل زندگی را با پسوند «ستان» نشان نمی‌دهند، بلکه غالباً با پسوند «کلا» با فتح یا ضم، و «کیله» که در زبان مازندرانی به نهر یا جوی آب گفته می‌شود نشان می‌دهند. در زمان حاضر نیز، بسیاری از شهرها و روستاهای مازندران با همین پسوند هستند. نکته مهم آنکه پسوند «کلا» بر سر هر اسمی بیاید نشان‌دهنده این است که آن فرد یا طایفه در آن مکان زندگی می‌کنند. برای نمونه محل زندگی امیر پازواری را «امیرکلا» نامیده‌اند نه «امیرستان»! محل زندگی قوم درزی، «درزی‌کلا» نامیده شد نه «درزیستان» و مانند اینها. همچنین، «تبرستان» از «طبر» به معنای «کوهستان» هم نمی‌تواند صحیح باشد. زیرا کوه و کوهستان در سایر نقاط هم وجود دارد و تفاوت در وجود جنگل انبوه است نه داشتن کوه و کوهستان! اگر به این مسئله توجه شود دیگر

اشکال افرادی مانند دهخدا وارد نیست که می‌گویند اگر «تبرستان» از آلت تبر باشد چون در آنجا فراوان بوده باید اسم آن را به جای «تبرستان»، «جنگلستان» می‌گذاشتند. چون جنگل بیشتر از تبر وجود دارد (دهخدا، ۱۳۹۵: ذیل واژه «تبرستان»).

بنا بر آنچه در معنای واژه «تبرستان» ذکر شده و بر اساس شواهد و قرائن مشخص می‌شود محدوده تبرستان از شمال به جنوب باید حد فاصل بین دریای خزر و کوه‌های البرز باشد، و از شرق به غرب باید حد فاصل خراسان تا دیلمان و گیلان.

یکی از عللی که بعضی از مورخان مساحت جغرافیایی تبرستان را تا این اندازه بزرگ بیان کرده‌اند، قلمرو گسترش علویان تبرستان بوده است. تا هر مکانی که آنها نفوذ داشته‌اند، اگرچه خارج از تبرستان بوده، مورخان جزء تبرستان ذکر کرده‌اند. از ویژگی‌های مثبت حکومت علویان تبرستان گسترش پیدا کردن قلمرو حکمرانی‌شان از مرزهای آن است و اینکه در محدوده جغرافیایی خاصی توقف نکرده است.

یکی از پرسش‌ها درباره واژه «تبرستان» این است که: «تبرستان» با «ت» صحیح است یا «طبرستان» با «طا»؟ در گذشته، جغرافی‌نویسان و سایر مؤلفانی که به زبان عربی می‌نوشتند، اغلب نام‌های ایرانی را که با «ت» آغاز می‌شد با «ط» ضبط می‌کردند (دانش‌نامه جهان اسلام، ۱۳۶۲: ۷۱۳/۸) و کلمات فارسی که معرب می‌شدند با «طا» نوشته می‌شدند. «ت» در کلمات فارسی نیز به شیوه نادرست به شکل «ط» نوشته می‌شود، مانند استخر (اسطخر)؛ تپیدن (طپیدن)، تپانچه (طپانچه)، تنبور (طنبور)، توفان (طوفان)، تهران (طهران)، تبرستان (طبرستان)، تهماسب (طهماسب)، تهمورس (طهمورس)، غلتیدن (غلطیدن)، [توس (طوس)] و ... (شاملو، ۱۳۴۶: ۴۳۴).

۴. عوامل پیروزی و موفقیت علویان تبرستان

۴. ۱. عوامل فرهنگی

ورود علویان به تبرستان و تماس آنها با مردم باعث شد مردم به زندگی سالم و دانش آنها که توأم با عدالت‌پیشگی بود علاقه‌مند شوند. بنا بر آنچه در تاریخ آمده است، خود مردم به سراغ امام‌زاده‌ها رفتند و این نشان می‌دهد که زندگی آنها به گونه‌ای بوده که مردم را شیفته آنها می‌کرده است؛ به تعبیری، آنها به این روایت به‌خوبی عمل می‌کردند: «کونوا دعاة الناس بغير السنتکم» (کلینی، ۱۳۷۴: ۷۸/۲). روش امام‌زادگان با

مردم، فرهنگی بود نه نظامی. امامزادگان در مقابل دشمنان خود و حکام ستمگر با قاطعیت مبارزه نظامی داشتند، ولی در برابر توده‌های مردم بر اساس سخن خداوند که می‌فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن» (نحل: ۱۲۵) روش فرهنگی در پیش گرفتند که همین باعث می‌شد زمانی هم که قدرت نظامی‌شان کاهش پیدا می‌کرد، همچنان در بین مردم محبوب باشند و اعتقادات و تفکراتشان وجود داشته باشد.

۴. ۲. حرم امامزادگان

بعد از وفات یا شهادت امامزادگان، حرم و بارگاهشان ملجأ و پناهگاه مردم شده و غالباً امور زیر را در جوار بقاع متبرکه انجام می‌دهند: زیارت مزار آنان؛ طلب شفای بیماران؛ آغاز زندگی مشترک؛ اعیاد و جشن‌های ملی و مذهبی؛ دفن اموات خود در کنار قبور امامزادگان برای شفاعت؛ مراسم عزاداری ائمه اطهار (علیهم‌السلام) به‌ویژه عزاداری تاسوعا و عاشورای حسینی؛ سفره‌های نذری؛ پرداخت هدایا و نذورات؛ مجالس فرهنگی و آموزشی، مثل کلاس‌های قرآن؛ تفریح و سیاحت.

۴. ۳. عامل دینی و مذهبی: نسبت آنان با رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

یکی از دلایل علاقه مردم تبرستان به امامزادگان انتساب آنان به پیامبر بزرگوار اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است. چنان‌که در مقدمه گذشت، بر اساس دستور صریح قرآن کریم، محبت آنان را فرض و طاعت می‌دانستند.

۴. ۴. مسائل سیاسی: مبارزه با استبداد و ستمگری حکام منطقه

تبعیض و بی‌عدالتی حکومت‌هایی مانند طاهریان و عباسیان در مسائلی مانند اخذ خراج و مالیات سنگین از مردم و تصرف غاصبانه زمین‌ها و مراتع اشخاص باعث می‌شد مردم مظلوم و ستم‌دیده در پشت علویان پناه بگیرند و با حکومت‌های مستبد مبارزه کنند؛ یعنی رابطه علویان و مردم تبرستان در این موضوع کاملاً دوسویه و شبیه به هم بوده است. از سویی، مردم تبرستان علویان را مظلوم می‌دانستند که حکومت‌های جور به آنها ظلم می‌کردند و لذا از آنها به عنوان مظلومان آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دفاع و پشتیبانی

می‌کردند. از سوی دیگر، علویان هم از مردمی که حاکمان محلی حقشان را نادیده می‌گرفتند و پایمال می‌کردند، حمایت، و اعتراض‌ها و قیام‌هایشان را رهبری می‌کردند. ظلم و جور حاکمان منطقه، مانند عباسیان، طاهریان و ...، یکی از عللی بود که سبب می‌شد مردم برای دادخواهی بیشتر به امامزادگان نزدیک شوند و برای احقاق حقوق خود از آنها کمک بگیرند. حتی در ابتدا هم که مردم نزد محمد بن ابراهیم دبیر صالحانی رفتند و از او کمک خواستند به همین دلیل بود. محمد بن اوس، حاکم سعیدآباد، پس از استقرار در رویان ظلم و ستم بسیار کرد، از جمله مالیات سه سال را یکجا گرفت و با اشغال کردن زمین‌های بایر و بدون مالک، که مردم از آن برای تعلیف دام‌هایشان بهره می‌بردند، مسبب نارضایتی مردم شد. همچنین، موجب شد آنها به مخالفت برخیزند و به نزد محمد بن ابراهیم، معروف به آقا سید محمد دبیر صالحانی، از نوادگان امام حسن مجتبی (علیه السلام) بروند و از او بخواهند بیعتشان را بپذیرد؛ ولی او خودش نپذیرفت و آنها را به داماد خود (شوهرخواهرش)، حسن بن زید (داعی کبیر)، معرفی کرد (اولیاءالله آملی، ۱۳۹۳: ۹۸).

۴. ۵. مسائل عاطفی نظیر مظلومیت امامزادگان

یکی از دلایل گرایش مردم تبرستان به علویان این بود که احساس می‌کردند امامزادگان مظلوم‌اند. حوادثی از قبیل تبعید، زندگی در دیار غربت، شهادت و در معرض بغض و دشمنی خلفا و حکام قرار گرفتن و ... در این احساس مردم تأثیر داشت، به نحوی که، مخصوصاً بعد از قیام داعی کبیر، تبرستان مأمن و مأوای علویان شد. سید علی خامنه‌ای در این باره می‌گوید:

شما مردم مازندران این را بدانید و می‌دانید که در قرن‌های اول اسلام، قدرت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس به هیچ عنوان نتوانستند با لشکرکشی بر این منطقه شمالی کشور، منطقه طبرستان، فائق بیایند. همه سپاه‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس که به این سمت می‌آمدند، همان‌هایی که بقیه استان‌های این کشور و کشور روم را فتح کرده بودند، مازندران را نتوانستند فتح کنند. این سلسله جبال البرز مثل یک حصن حصینی به این مردم امکان می‌داد در مقابل نیروهای مسلمان در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس مقاومت کنند و آنها نتوانستند بر

مازندران فائق بیابند. مازندران به دست فرزندان مظلوم آل محمد فتح شد. فرزندان ستم‌دیده و آواره‌شده امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام که از دست آن خلیفه‌های فتاک و خون‌ریز گریخته بودند، توانستند با سختی خودشان را به این منطقه برسانند. وقتی آمدند، مردم مازندران و گیلان آغوش‌ها را باز کردند و بچه‌های پیغمبر را در آغوش گرفتند و به دست آنها مسلمان شدند. لذا این منطقه شمال کشور از آن لحظه‌ای که مسلمان شد، پیرو مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام و مکتب تشیع شد. این سابقه تاریخی این منطقه است. اینها برای ارزش‌های اسلامی، برای جهاد فی سبیل‌الله، برای پرچمداران علیه ظلم‌ها و ستم‌ها، همیشه همچون پشتیبان مستحکمی بودند؛ امروز هم همین است. به این ارزش‌ها، به این ایمان، به این اخلاق عمیق بازمانده از قرن‌های طولانی باید احترام گذاشت (www.khamenei.ir، مهرماه ۱۳۸۸).

۶.۴. مباحث علمی و تربیت شاگردان

یکی از فعالیت‌های امام‌زادگان در تبرستان تربیت شاگردان بوده است. آنها در ترویج عقاید و افکار سادات علوی نقش ایفا می‌کردند. دانشمندانی مانند جعفر بن محمد نیروسی، از شاگردان قاسم رسی، صاحب کتاب *مسائل النیروسی*، علی بن محمد ایوازی، عبدالله بن حسن ایوازی رویانی، از همراهان و راویان ناصر الحق، الشیخ العارف شهاب الدین احمد ایوازی نیروسی از شاگردان ناصر الحق، علی بن حسین ایوازی (هوسمی) شاگرد احمد ایوازی نیروسی، نصرالله رویانی کجوری و ده‌ها دانشمندی که در منابع تاریخی در قرون سه و چهار و بعد از آن با پسوند «طبری»، «رویانی»، «کلاری» و مانند آن شناخته می‌شوند (ابراهیم ابن قاسم، بی‌تا: ۳/۳).

۷.۴. عوامل نظامی

چه قیام‌هایی که پیروز شد و به تشکیل دولت شیعی انجامید و چه آنها که شکست خورد و افراد و رهبران‌شان شهید شدند، در تضعیف حکومت‌های جور و تقویت شیعیان و محبان اهل بیت علیهم السلام و نهضت‌ها و قیام‌های علویان تبرستان و افزایش قدرت حکومت‌های آنان (داعی کبیر، صغیر، مرعشیان) نقش داشتند.

۴. ۸. منابع مالی و اقتصادی

یکی از آموزه‌های دین اسلام پرداخت وجوهات نقدی به متولیان دینی در قالب زکات، خمس و ... است که مردم تبرستان علاوه بر وجوهات شرعی با پرداخت خراج و مالیات در مناطق دیگر به تبلیغ و تقویت تشیع و کارهای فرهنگی می‌پرداختند، مانند بازسازی عتبات عالیات، احداث مراکز علمی و اعزام نمایندگان به مناطق دیگر و ...

۴. ۹. عوامل طبیعی و جغرافیایی

کوه‌های بلند تبرستان و جنگل‌های انبوه (پناه‌گرفتن) و زمین‌های باتلاقی (فریب و کشاندن دشمن به باتلاق) از سویی و دریای مازندران، از سوی دیگر، به همراه روحیه سلحشوری و سادگی و بی‌آلایش بودن مردم تبرستان باعث افزایش چندبرابری قدرت علویان در برابر مخالفان و دشمنان بوده است.

نتیجه‌گرایش به امامیه

فعالیت‌های صحیح امام‌زادگان و علویان از ابتدای ورود باعث شد نه تنها مردم تبرستان از اعتقادات شیعی فاصله نگیرند و جدا نشوند، بلکه به مرور زمان با آشنایی کامل‌تر و نزدیکی بیشتر با امام‌زادگان عظیم‌الشأن و سادات جلیل‌القدر سلسله امامان خود را کامل کنند و از زیدیه به امامیه اثناعشریه گرایش یابند.

تحلیل و بررسی

جایگاه امام‌زادگان و مقام سیادت‌ی که نزد مردم ایران از دیرباز داشته‌اند، سبب انس و علقه بین آنها با مردم ایران، به خصوص منطقه شمال کشور، شده و علی‌رغم نکات و اشکالات کلامی که بین علویان تبرستان و جریان اصیل امامیه وجود داشته است، با توسل به امامان معصوم علیهم‌السلام و تکیه بر مسیر آنها توانسته‌اند از ظرفیت بزرگ این منطقه که در روزگار قدیم به «تبرستان» معروف بوده است به‌درستی استفاده کنند و برای تثبیت جایگاه شیعه قدم‌های مؤثری بردارند که در تاریخ تشیع ماندگار شده است.

عواملی نظیر مسائل سیاسی، عاطفی، علمی، تربیتی و گرایش به کلام اهل بیت علیهم‌السلام در

موفقیت علویان تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته و در روزگار خفقان خلفای جور، سبب دلگرمی مردم دل‌بسته به خاندان رسالت شده است که نباید از این مسئله مهم غفلت کرد. لازم است پژوهشگران این عرصه از ضعف‌ها و قوت‌های آنان در جریان‌بخشیدن به حرکت‌های ناب اسلامی استفاده کنند و در مبانی فکری علویان تبرستان نیز دقت و تأمل شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. مخفف سعیدآباد.
۲. در مازندران به معنای کجا است.
۳. «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» وَ نَزَلَتْ: «أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» فَكَانَ اصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا أَقْبَلَ عَلَيَّ قَالُوا: «جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».
۴. «كَانَ يَعْتَقِدُ الْإِمَامَةَ، وَ صَنَفَ فِيهَا كِتَابًا، مِنْهَا: كِتَابُ فِي الْإِمَامَةِ صَغِيرٍ، كِتَابُ الطَّلَاقِ، كِتَابُ فِي الْإِمَامَةِ كَبِيرٍ، كِتَابُ فَدَكِ وَ الْخَمْسِ، كِتَابُ الشَّهَدَاءِ وَ فَضْلِ أَهْلِ الْفَضْلِ مِنْهُمْ، كِتَابُ فَصَاحَةِ أَبِي طَالِبٍ، كِتَابُ مَعَاذِيرِ بَنِي هَاشِمٍ فِيمَا نَقِمَ عَلَيْهِمْ، كِتَابُ أَنْسَابِ الْأَئِمَّةِ وَ مَوَالِيدِهِمْ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ ﷺ».
۵. «وَ أَمَا أَبُو مُحَمَّدٍ النَّاصِرُ الْكَبِيرُ وَ هُوَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَفَضَلَهُ فِي عِلْمِهِ وَ زَهْدِهِ وَ فَقَهُ أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ الْبَاهِرَةِ وَ هُوَ الَّذِي نَشَرَ الْإِسْلَامَ فِي (الدِّيلِم) حَتَّى أَهْتَدُوا بِهِ بَعْدَ الضَّلَالَةِ وَاعْدَلُوا بِدَعَائِهِ عَنِ الْجَهَالَةِ، وَ سِيرَتُهُ الْجَمَلَةُ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ تُحْصَى وَ أَظْهَرَ مِنْ أَنْ تُخْفَى».
۶. «قَالَ شَيْخُنَا الْبَهَائِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِيمَا حَكَى عَنْهُ: أَنَّهُ مِنْ أَكْبَرِ سَادَاتِ أَفْضَلِ الشِّيْعَةِ. وَ عَنْهُ أَيْضًا أَنَّ الْمُحَقِّقِينَ مِنْ عُلَمَائِنَا رَضُوا بِاللَّهِ عَلَيْهِمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ نَاصِرَ الْحَقِّ كَانَ تَابِعًا فِي دِينِهِ الْإِمَامَ جَعْفَرَ الصَّادِقَ ﷺ كَمَا يَظْهَرُ مِنْ تَأْلِيفَاتِهِ، وَ أَنَّهُ لَمَّا كَانَ يَدْعُو الْفِرْقَ الْمُخْتَلِفَةَ فِي الْمَذَاهِبِ إِلَى نَصْرَتِهِ أَظْهَرَ بَعْضَ الْأُمُورِ الَّتِي تَوْجِبُ اتِّتِلَافَ الْقُلُوبِ خَوْفًا مِنْ أَنْ يَنْصَرَفَ النَّاسُ».
۷. علی‌رغم اینکه او در زمره امامیه بود نه زیدیه.
۸. «وَ لَعَلَّ الزَّيْدِيَّةَ قَدْ حَسِنَ اعْتِقَادُهُمْ بِهِ لِأَجْلِ قِيَامَةِ بِالسَّيْفِ وَ لَمَّا وَفَّقَ لَهُ مَنْ تَطْهِيرَ بِلَادِ الدِّيلِمِ وَ الطَّبْرِسْتَانَ مِنَ الشُّرْكِ وَ دَعْوَتِهِ إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى الدِّينِ، وَ مَا كَانَ لَهُ مِنَ الْمَصَاحِبَةِ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ الدَّاعِي، وَ نَحْوِ ذَلِكَ».
۹. «طبرستان بلاد معروفه، و العجم يقولون مازندران، و هي بين الري و قومس و بحر الخزر».
۱۰. «ان اهل تلك الجبال كثير والحروب و اكثر اسلحتهم بل كلها الأبطال حتى انك قل ان ترى صعلو كاً او غنيا الا و بيده الطبر صغيرهم و كبيرهم فكأنها لكثرتها فيهم سميت بذلك و معنى طبرستان من غير

تعریب موضع الأطبار والله أعلم».

۱۱. «تبرستان بفتح اوله و ثانيه، سميت بذلك لان الشجر كان حولها شيئاً كثيراً فلم يصل اليها جنود كسرى حتى قطعوه بالفأس والطبر بالفارسية الفأس واستان الشجر».

۱۲. «و فيما روى ثقات الفرس قالوا: اجتمع في جيوش بعض الأكاسرة خلق كثير من الجناة وحب عليهم القتل فترح منه و شاور وزراءه و سألهم عن عدتهم فأخبروه بخلق كثير فقال: اطلبوا لي موضعا أحسبهم فيه، فساروا إلى بلاده يطلبون موضعا خاليا حتى وقعوا بجبال طبرستان فأخبروه بذلك فأمر بحملهم إليه و حبسهم فيه، و هو يومئذ جبل لا ساكن فيه، ثم سأل عنهم بعد حول فأرسلوا من يخبر بخبرهم فأشرفوا عليهم فإذا هم أحياء لكن بالسوء، فقبل لهم: ما تشتهون؟ و كان الجبل أشبا كثير الأشجار، فقالوا: طبرها طبرها، والهال لشجر و نتخذها بيوتا، فلما أخبر كسرى بذلك أمر أن يعطوا ما طلبوا فحمل إليهم ذلك، ثم أمهلهم حولا آخر و أنفذ من يتفقدهم فوجدهم قد اتخذوا بيوتا فقال لهم: ما تريدون؟ فقالوا: زنان زنان، أي نريد نساء، فأخبر الملك بذلك فأمر بحمل من في حبوسه من النساء أن يحملن إليهم، فحملن فتناسلوا فسميت طبرزنان أي القووس والنساء ثم عربت فقبل طبرستان، فهذا قولهم، والذي يظهر لي و هو الحق و يعضده ما شاهدناه منهم أن أهل تلك الجبال كثير والحروب و أكثر أسلحتهم بل كلها الأطبار حتى إنك قل أن ترى صعلوكا أو غنيا إلا ويده الطبر صغيرهم و كبيرهم، فكانها لكثرتها فيهم سميت بذلك، و معنى طبرستان من غير تعريب موضع الأطبار، والله أعلم».

۱۳. «قاله و حدثني ابو حامد احمد بن جعفر المستملى [قال] حدثني عبد الله بن عمرو بن بشير البلخي [قال] حدثني ابي قاله اجتمع في حبوس كسرى خلق كثير لم ير ان يقتلهم، فشاور فيهم فقبل: غربهم. فقال: انظروا موضعا احسبهم فيه. فطلبوا و تقبوا البلاد فوقعوا على جبل طبرستان، فأخبروه بذلك، فوجه بهم الى ذلك الجبل و خلأهم فيه و اخذ عليهم الباب- و هو يومئذ جبل لاساكن فيه- ثم تركهم حولا. فلما كان بعد الحول و جه اليهم من يقف على خبرهم. فأشرف عليهم رسوله و كلمهم فإذا هم احياء فسألهم: ما الذى تريدون؟ - و كان الجبل اشبا كثير الشجر- فقالوا: طبرها، طبرها. اى نريد فأسا تقطع بها الشجر و نتخذ بيوتا. فأخبر كسرى بذلك، فأمر ان يبعث اليهم ما طلبوا. ثم امهلهم حولا آخر ثم ارسل اليهم فسألهم عن حالهم- فوجدهم قد اتخذوا بيوتا- فقالوا: زنان، زنان. اى نريد نساء. فأخبر بذلك. فأتى بمن في حبوسه من النساء فبعث بهن اليهم، فتناسلوا. فعرب الناس هذه الكلمة فقالوا: طبرستان. و انما هي طبرزنان اى القووس والنساء».

منابع

قرآن کریم.

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۶). فرهنگ معاصر عربی‌فارسی، تهران: نی.
- آملی (مولانا اولیاءالله)، محمد بن حسن (۱۳۹۳). تاریخ روایان، ترجمه: افشین پرتو، تهران: میرماه.
- الابطحی، السید محمد علی (بی‌تا). تهذیب المقال فی تنقیح علم الرجال، قم: بی‌نا.
- ابن الأثیر، ابو الحسن علی بن ابی‌الکرم محمد بن محمد بن عبد‌الکریم بن عبد‌الواحد (۱۹۹۷). الکامل فی التاریخ، تحقیق: عمر عبد‌السلام تدمری، بیروت: دار‌الکتاب العربی.
- ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی (بی‌تا). تمام‌الدین و کمال‌النعمة، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابن خلدون، عبد‌الرحمن بن محمد بن محمد (۱۹۹۸). دیوان‌المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر و من عاصرهم من ذوی‌الشان‌الاکبر، محقق: خلیل شحادة، بیروت: دار‌الفکر.
- ابن قاسم، سید ابراهیم (بی‌تا). طبقات‌الزیدیة الکبری، بی‌جا: بی‌نا.
- ابن ندیم (۱۹۹۷). الفهرست، بیروت: دار‌المعرفة.
- ابوزهره، محمد (بی‌تا). الامام‌زین: حیاتة و عصره، آراؤه و فقهه، قاهره: دار‌الفکر العربیة.
- اقبال، مهدی (۱۳۸۹). تاریخ‌جالوس، مشهد: شاملو.
- بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی (۱۳۶۲). دانش‌نامه جهان‌اسلام، تهران: بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی.
- ترابی، علی‌اکبر (۱۴۲۴). موسوعة‌الرجالیة المیسرة، قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۰). تاریخ‌تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، قم: انصاریان.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). مراحل‌اخلاق در قرآن، قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). تسنیم، قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). ادب‌فنائی‌مقربان، قم: اسراء.
- جوهری، محمد (۱۴۲۴). المفید من معجم‌رجال‌الحديث، قم: محلاتی.
- حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله (۱۴۱۱). شواهد‌التنزیل، اصفهان: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البيت علیهم‌السلام.
- حسینی اشکوری، سید احمد (۱۴۱۳). مؤلفات‌الزیدیة، قم: کتاب‌خانه آیت‌الله مرعشی‌نجفی.
- حلی، ابن داوود (۱۳۸۳). رجال، تهران: دانشگاه تهران.
- الحموی، شهاب‌الدین ابو عبد‌الله یاقوت بن عبد‌الله (۱۹۹۵). معجم‌البلدان، بیروت: دار‌صادر.
- الحمیری، ابو عبد‌الله محمد بن عبد‌الله بن عبد‌المنعم (۱۹۸۰). الروض‌المعطار فی خبر‌الأقطار، محقق: احسان‌عباس، بیروت: مؤسسه ناصر للثقافة.

عوامل موفقیت علویان تبرستان در تشکیل حکومت و دلایل تداوم تفکر شیعی در شمال ایران / ۱۷۹

- خویی، ابوالقاسم (۱۹۹۲). معجم رجال الحديث، قم: مؤسسه امام خویی.
دانش‌نامه اسلامی، کتاب‌خانه الکترونیکی.
دانش‌نامه جهان اسلام، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (علیهم‌السلام)، کتاب‌خانه الکترونیکی.
دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۹۵). لغت‌نامه، قم: تیبان (نشر الکترونیکی).
رازی، احمد ابن حمدان (۲۰۱۵). کتاب الزینة: معجم اشتقاقی فی المصطلحات الدینیة الثقافية، تحقیق: سعید الغانمی، بیروت: منشورات الجمل.
سید مرتضی (۱۴۱۷). مسائل الناصریات، بی‌جا: بی‌نا.
سیوطی، جلال‌الدین (۱۹۹۳). الدر المنثور، بیروت: دار الفکر.
شاملو، محسن (۱۳۴۶). «نارسایی‌های زبان فارسی» در: یغما، ش ۲۳۲، ص ۴۳۲-۴۳۶.
طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۳۸۸). عروة الوثقی، قم: مؤسسه سبطين.
طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۳). المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
الطبری، محمد بن جریر (۱۳۸۸). تاریخ الطبری: تاریخ الرسل والملوک، بیروت: دار التراث.
فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۷۷). الشجرة المباركة فی انساب الطالبیة، تحقیق: مهدی رجایی، اشراف: محمود مرعشی، قم: کتاب‌خانه آیت‌الله مرعشی.
فرمانیان، مهدی؛ موسوی‌نژاد، سید علی (۱۳۸۹). زیدیه: تاریخ و عقاید، قم: ادیان.
قزوینی، زکریا محمد بن محمود (بی‌تا). آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دار صادر.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۴). اصول کافی، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای، تهران: دفتر مطالعات و تاریخ اسلامی.
مجلسی، محمد باقر (۱۳۹۵). بحار الانوار، تهران: مکتبه الاسلامیة.
مرعشی، سید ظهیرالدین (۱۸۵۰). تاریخ تبرستان، رویان و مازندران، برنهارد دارن، پترزبورگ (پترزبورگ): دار السلطنة.
نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷). رجال فهرست اسماء مصنفی الشیعة، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

References

The Holy Quran

- Abu Zohreh, Mohammad. n.d. *Al-Emam Zeyd: Hayatoh wa Asroh, Araoh wa Feghhoh (Imam Zayd: His Life and Time, His Opinions and Jurisprudence)*, Cairo: Arabic Thought Institute. [in Arabic]
- Al-Abtahi, al-Seyyed Mohammad Ali. n.d. *Tahzib al-Maghal fi Tanghih Elm al-Rejal*, Qom: n.pub. [in Arabic]
- Al-Hemawi, Shahab al-Din Abu Abdollah Yaghut ibn Abdollah. 1995. *Mojam al-Boldan (Dictionary of Countries)*, Beirut: Sader Institute. [in Arabic]
- Al-Hemyari, Abu Abdollah Mohammad ibn Abdollah ibn Abd al-Naim. 1980. *Al-Roz al-Metar fi Khabar al-Aghtar*, Researched by Ehsan Abbas, Beirut: Naser Cultural Institute. [in Arabic]
- Al-Tabari, Mohammad ibn Jarir. 1968. *Tarikh al-Tabari: Tarikh al-Rosol wa al-Moluk (Tarikh Tabari: History of Apostles and Kings)*, Beirut: Heritage Institute. [in Arabic]
- Amoli (Molana Awliyaollah), Mohammad ibn Hasan. 2015. *Tarikh Ruyan*, Translated by Afshin Parto, Tehran: Mirmah. [in Farsi]
- Azarnosh, Azartash. 2008. *Farhang Moaser Arabi Farsi (Contemporary Arabic-Persian Dictionary)*, Tehran: Ney.
- Dekhoda, Ali Akbar. 2017. *Loghat Nameh (Dictionary)*, Qom: Tebyan (Electronic Library)
- Eghbal, Mahdi. 2011. *Tarikh Chalus (History of Chalus)*, Mashhad: Shamlu. [in Farsi]
- Encyclopedia of the Islamic World*, Institute for Research and Publication of Ahl al-Bayt's (AS) Teachings, Electronic Library. [in Farsi]
- Fakhr Razi, Mohammad ibn Omar. 1999. *Al-Shajarah al-Mobarakah fi Ansab al-Talebiyah*, Researched by Mahdi Rajayi, Supervised by Mahmud Marashi, Qom: Ayatollah Mar'ashi Library. [in Arabic]
- Farmanian, Mahdi; Musawinejad, Seyyed Ali. 2011. *Zeydiyeh: Tarikh wa Aghayed (Zaydism: History and Beliefs)*, Qom: Religions. [in Farsi]
- Ghazwini, Zakariya Mohammad ibn Mahmud. n.d. *Athar al-Belad wa Akhbar al-Ebad (Antiquities of Countries and News of People)*, Beirut: Sader Institute. [in Arabic]
- Hakem Haskani, Obeydollah ibn Abdollah. 1990. *Shawahed al-Tanzil*, Isfahan: Ahl al-Bayt (AS) Research and Publication Institute. [in Arabic]
- Helli, Ibn Dawud. 2005. *Rejal*, Tehran: University of Tehran. [in Arabic]
- Hoseyni Ashkuri, Seyyed Ahmad. 1992. *Moallafat al-Zeydiyah (Zaydi Compilations)*, Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library. [in Arabic]

- Ibn al-Athir, Abu al-Hasan Ali ibn Abi al-Karam Mohammad ibn Mohammad ibn Abd al-Karim ibn Abd al-Wahed. 1997. *Al-Kamel fi al-Tarikh (The Completion of History)*, Researched by Omar Abd al-Salam Tadmori, Beirut: Arabic Book Institute. [in Arabic]
- Ibn Babewayh Qomi (Sadugh), Mohammad ibn Ali. n.d. *Tamam al-Din wa Kamal al-Nemah (Completion of Religion and Perfection of Grace)*, Qom: Qom Seminary Teachers Association. [in Arabic]
- Ibn Ghasem, Seyyed Ebrahim. n.d. *Tabaghat al-Zeydiyah al-Kobra (Great Classes of Zaidism)*, n.p: n.pub. [in Arabic]
- Ibn Khaldun, Abd al-Rahman ibn Mohammad ibn Mohammad. 1998. *Diwan al-Mobtada wa al-Khabar fi Tarikh al-Arab wa al-Barbar wa Man Asarahom men Zawi al-Shan al-Akbar (A book on Subjects and Predicates in the History of Arabs and Berbers and the Dignitaries of Their Time)*, Researched by Khalil Shahadah, Beirut: Thought Institute. [in Arabic]
- Ibn Nadim. 1997. *Al-Fehrest (The List)*, Beirut: Knowledge Institute. [in Arabic]
- Islamic Encyclopedia Foundation. 1984. *Encyclopedia of the Islamic World*, Tehran: Islamic Encyclopedia Foundation. [in Farsi]
- Islamic Encyclopedia, Electronic Library.
- Jafariyan, Rasul. 2002. *Tarikh Tashayyo dar Iran az Aghaz ta Gharn Dahom Hejri (History of Shiism in Iran from the Beginning to the Tenth Century AH)*, Qom: Ansarian. [in Farsi]
- Jawadi Amoli, Abdollah. 2008. *Marahel Akhlagh dar Qoran (The Stages of Ethics in the Qoran)*, Qom: Esra. [in Farsi]
- Jawadi Amoli, Abdollah. 2010. *Tasnim*, Qom: Esra. [in Farsi]
- Jawadi Amoli, Abdollah. 2011. *Adab Fanay Mogharreban (Annihilation Etiquette of the Nearest Ones to God)*, Qom: Esra. [in Farsi]
- Jawaheri, Mohammad. 2003. *Al-Mofid men Mojam Rejal al-Hadith*, Qom: Mahallati. [in Arabic]
- Khoyi, Abu al-Ghasem. 1992. *Mojam Rejal al-Hadith*, Qom: Emam Khoyi Institute. [in Arabic]
- Koleyni, Mohammad ibn Yaghub. 1996. *Osul Kafi*, Translated by Mohammad Bagher Kamarehyi, Tehran: Islamic Studies and History Office.
- Majlesi Mohammad Bagher. 2017. *Behar al-Anwar (Oceans of Lights)*, Tehran: Islamic Library. [in Arabic]
- Marashi, Seyyed Zahir al-Din. 1850. *Tarikh Tabarestan, Ruyan wa Mazandaran (History of Tabarestan, Ruyan wa Mazandaran)*, Bernhard Dorn, Petersburg: Al-Saltanah Institute. [in Farsi]
- Najjashi, Ahmad ibn Ali. 1987. *Rejal: Fehrest Asma Mosannefi al-Shiah (Men: The List of Shiite Authors)*, Qom: Qom Seminary Teachers Association. [in Arabic]

- Razi, Ahmad ibn Hamdan. 2015. *Ketab al-Zinah: Mojam Eshteghaghi fi al-Mostalihat al-Diniyah al-Theghafiyah (Book of Adornment: A Dictionary of Derivatives of Religious Cultural Terms)*, Researched by Sa'id al-Ghanemi, Beirrut: Manshurat al-Jamal. [in Arabic]
- Seyyed Morteza. 1996. *Masael al-Naseriyat*, n.p: n.pub. [in Arabic]
- Shamlu, Mohsen. 1968. "Naresayi-hay Zaban Farsi (Persian Language Deficiencies)". In: *Yaghma*, no. 232, pp.432-436. [in Farsi]
- Siyuti, Jalal al-Din. 1993. *Al-Dorr al-Manthur (The Narrative Pearl)*, Beirut: Thought Institute. [in Arabic]
- Tabatabayi Yazdi, Seyyed Mohammad Kazem. 2010. *Orwah al-Wothgha*, Qom: Sebtayn (AS) Institute. [in Arabic]
- Tabatabayi, Seyyed Mohammad Hoseyn. 2015. *Al-Mizan fi Tafsir al-Qoran (The Yardstick of the Interpretation of the Quran)*, Beirut: Scientific Foundation for Publications. [in Arabic]
- Torabi, Ali Akbar. 2003. *Mosuah al-Rejاليyah al-Maysarah*, Qom: Imam Sadegh (AS) Institute. [in Arabic]
- www.khamenei.ir